

## نگرانیهای اقتصادی اعراب:

توسعه، پیشرفت، نفت،

## جهانی شدن

طاهر حمدی کنعان و آخرون، هموم اقتصادیة

عربية: «التنمية، التكامل، النفط، العولمة»،

بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة

الاولى، اكتوبر ۲۰۰۱، ۳۳۰ صفحه.

عبدالرضا همدانی

کارشناس مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

کتاب حاضر به دو بخش مجزا اما در

ارتباط با یکدیگر تقسیم شده است.

نخستین بخش این کتاب به بزرگداشت دکتر

یوسف صایغ، اقتصاددان برجسته جهان

عرب، و دومین بخش به طرح مقالاتی

اقتصادی اختصاص یافته است. در مقدمه

کتاب که نوشته طاهر حمدی کنعان، معاون

نخست وزیر سابق اردن، می باشد، دلیل

گردآوری چنین مقالاتی و بزرگداشت دکتر

صایغ بدین نحو ذکر شده است که وی از یک

دهه پیش در اندیشه گرامیداشت این

اقتصاددان بزرگ که خدمات شایان توجهی

در عرصه اقتصاد جهان عرب نموده است،

بوده، اما شرایط مناسب برای این اقدام تا این

تاریخ فراهم نشده است.

یوسف صایغ متولد ۱۹۱۶ و دارای

دکترای فلسفه (اقتصاد سیاسی) از دانشگاه

جان هاپکینز در بالتیمور می باشد. وی پس از

اخذ دکترا در سال ۱۹۵۷ در دانشگاه

آمریکایی بیروت مشغول تدریس شد و طی

سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۹ به عنوان استاد و

پژوهش گر میهمان در دانشگاه هاروارد

آمریکا و سپس در سال ۱۹۶۱ به عنوان

استاد میهمان دانشگاه پرینستون به فعالیت

علمی خویش ادامه داد. دکتر صایغ طی

سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۵ مشاورت شورای

برنامه ریزی کویت را عهده دار شد و پس از آن

تا سال ۱۹۷۷ در سمت مشاور سازمان

کشوهای عربی صادرکننده نفت [اوپک] به

فعالیت خویش ادامه داد. وی همچنین طی

سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ در دانشکده

سن آنتونی دانشگاه آکسفورد به تدریس

پرداخت. این اقتصاددان فلسطینی تاکنون

۸۰ کتاب و ۴۵ مقاله به زبان عربی و بیش از

۴۰ مقاله و کتاب به زبان انگلیسی تألیف

کرده است.

یوسف صایغ تاکنون بارها مورد تقدیر

قرار گرفته و جوایز علمی متعددی را از آن خویش کرده است که از آن جمله می‌توان به جایزه مؤسسه کویت برای پیشرفت علمی در سال ۱۹۸۱ و جایزه عبدالله الطریقی که در سال ۲۰۰۰ از سوی مرکز مطالعات وحدت عربی به وی اهدا شد، اشاره کرد. یوسف صایغ از ابتدای شروع فعالیت‌های علمی خویش همواره در مسیر دانش و پژوهش گام برداشته و هیچ‌گاه در صدد سوء استفاده از جایگاه علمی خویش و یا سوداگری تجاری نبوده است. وی در جهان عرب به عنوان انسانی با پایبندی ملی، التزام علمی و اندیشه‌های دموکراتیک شناخته می‌شود و از مفاخر علمی به شمار می‌آید.

بخش دوم کتاب شامل سه گفتار می‌باشد. در گفتار نخست که تحت عنوان «نگرانی‌های توسعه عربی» ارایه شده، چهار مقاله مطرح شده است. «توسعه انسانی: چالش دستیابی به معرفت در جهان عرب» اولین مقاله‌ای است که در این گفتار آمده است. نادر فرجامی مدیر مرکز پژوهشی «المشکاة» در قاهره و نویسنده این مقاله معتقد است که در حال حاضر جهان عرب با دو معضل جدی روبه‌روست؛ این دو معضل

عبارتند از: رویارویی با رژیم صهیونیستی و توسعه انسانی. به نظر نویسنده مقاله این دو معضل گرچه به نظر متفاوت می‌رسند اما در واقع دارای یک وجه مشترک می‌باشند و آن وجه این است که اگر وضعیت انسانی در جهان عرب بهبود یابد آنگاه مقابله با رژیم صهیونیستی آسانتر خواهد شد. اما تاکنون در جهان عرب به مسئله توسعه انسانی به طور جدی نگریده نشده است و دلیل آن به نظام‌های سیاسی حاکم بر این کشورها و کشورهای جهان سوم باز می‌گردد. این نظام‌های سیاسی به هیچ‌وجه حاکمیتی مبتنی برخواست ملت خویش ندارند و در نتیجه در برابر مردم احساس مسئولیت نمی‌کنند. این دولت‌ها با تحت کنترل داشتن رسانه‌های گروهی بر اندیشه مردم تأثیر می‌گذارند و اگر هم با مخالفت‌های مردمی مواجه شدند به راحتی دست به قلع و قمع می‌زنند.

نادر فرجامی بر این باور است که اگر در جهان عرب ثروت تنها در اختیار نظام حکومتی نبود و جریان آزاد تبادل اطلاعات و کالا در دست جامعه نیز بود، آنگاه رفاه نسبی برای بیشتر اقشار جامعه فراهم می‌شد،

نیروهای انسانی توسعه کیفی قابل  
ملاحظه ای می‌یافتند و به دلیل نیاز جامعه و  
رقابت موجود، مراکز تحقیقاتی به رشد و  
پیشرفت قابل ملاحظه ای می‌رسیدند. ولی  
از آنجا که دولتهای عرب زمام کلیه امور را در  
اختیار دارند اگر نظام سرمایه داری که اینک  
در کشورهای پیشرفته وجود دارد،  
در کشورهای عربی به اجرا درآید به دلیل  
بسته بودن سیستم اقتصادی-سیاسی تنها  
گروه حاکم از این نظام تبادل سرمایه بهره  
می‌برند و در نتیجه شکاف فقیر و غنی در این  
جوامع بیشتر می‌شود که همین امر منجر به  
عمیقتر شدن حس سرخوردگی و ناتوانی در  
میان مردم خواهد شد. نادر فرجامی در پایان  
مقاله نتیجه می‌گیرد که توسعه انسانی و  
مبارزه هدفمند با رژیم صهیونیستی زمانی  
تحقق عملی خواهد یافت که عرصه فعالیت  
سیاسی در جوامع عربی باز شود، نظامهای  
سیاسی کنونی به نظامهایی مبتنی بر رای  
مردم تغییر یابد و دموکراسی بر این کشورها  
حاکم شود به طوری که شهروندان بتوانند در  
تصمیم گیری سیاسی مشارکت بالفعل  
داشته باشند.

دومین مقاله این گفتار «نظریه‌های

توسعه: علم یا مذهب؟» نام دارد که توسط  
جلال امین، استاد اقتصاد در دانشگاه  
آمریکایی قاهره، نوشته شده است. وی در این  
مقاله سیر اندیشه‌های توسعه و نظریات رشد  
و توسعه اقتصادی را از جنگ جهانی دوم به  
این سو مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهد، و  
با شرحی مختصر از این نظریه‌ها، نقاط ضعف  
و ایرادهای آنها را تبیین می‌کند.

به نظر نویسنده مقاله از آنجا که  
نظریه‌های توسعه و تجویزهایی که برای  
جهان سوم ارایه شده‌اند، به طور عمده،  
توسط نظریه پردازان غربی، که به طبع با  
ماهیت درونی و شرایط محیطی جهان سوم  
همچون فرهنگ، جغرافیا و عادات اجتماعی  
آشنایی چندانی ندارند، مطرح گردیده‌اند،  
بنابراین قابلیت اجرایی اندکی در جهان سوم  
دارند. نویسنده بر این باور است که اغلب این  
نظریه‌ها بر پایه تجربه‌ها و عملکردهای  
اقتصادی کشورهای پیشرفته شکل یافته‌اند و  
به علت سبک و سیاق خود قابلیت اجرایی  
چندانی در جهان سوم ندارند؛ زیرا  
شاخصه‌های اقتصادی جهان غرب با عوامل  
مالی-اقتصادی جهان سوم به کلی  
متفاوت است.

وی برای مثال به میانگین درآمد سرانه به عنوان شاخصی که مورد توجه بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل متحد می‌باشد و به مثابه میزان توسعه‌یافتگی یک کشور قلمداد می‌گردد، اشاره می‌کند. جلال امین اعتقاد دارد که این شاخص با توجه به نظام سیاسی-اقتصادی حاکم بر کشورهای پیشرفته و سیستم توزیع درآمد در این کشورها می‌تواند یک عامل مهم تلقی شود ولی در جهان سوم به دلیل سیستم بوروکراسی ضعیف و بیمار، استبداد حاکم، عدم شفافیت بازار مالی و نظام اقتصادی و سیطره دولت بر منابع پولی کشور درآمد سرانه نمی‌تواند به عنوان یک شاخص قابل اتکاء مدنظر قرار گیرد، زیرا ممکن است در یک تراز اقتصادی داخلی درآمدها افزایش یافته باشد اما تنها اقشار ثروتمند جامعه به این مهم دست پیدا کرده باشند و در نتیجه گرچه میانگین درآمد سرانه نشان‌دهنده رشد و توسعه می‌باشد، در واقع شکاف فقیر و غنی بیشتر شده و این مسئله ای است که نمی‌توان از طریق شاخصهای کمی متوجه آن شد بلکه در این گونه موارد شاخصهای اقتصادی کیفی نیز مورد نیاز می‌باشد.

وی در مثالی دیگر به افزایش میانگین عمر افراد اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که در جهان سوم افزایش میانگین سن افراد به دلیل رشد اقتصادی و گسترش رفاه نیست بلکه تنها به دلیل مبارزه با بیماریهای مرگبار است، در نتیجه نمی‌توان افزایش سن ملت‌های جهان سوم را دلیل بر توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه دانست. سومین مقاله این کتاب «دیدگاهی تشریحی در خصوص گروه‌های سرمایه‌داری جدید در جهان عرب» می‌باشد که توسط محمود عبدالفضیل استاد اقتصاد در دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه قاهره نوشته شده است. وی در این مقاله به نحوه عملکرد طبقه سرمایه‌دار در جهان عرب و تفاوت‌های این طبقه با طبقه سرمایه‌دار در کشورهای پیشرفته که به طور عمده خاستگاهی مبتنی بر بورژوازی قرون گذشته دارند می‌پردازد. به نظر عبدالفضیل طبقه سرمایه‌دار در جهان پیشرفته برای اینکه انباشت سرمایه خود را در یک چرخه اقتصادی سودمند به گردش درآورد به توسعه بلندمدت جامعه می‌اندیشید و در این راه حاضر به پذیرش مخاطره بود. در نتیجه این

نوع نگرش، نخبگان فکری و ابزاری نیز در جامعه به وجود می‌آمدند و رشد و تعالی می‌یافتند و تبدیل به عاملی در جهت توسعه و به دنبال آن تداوم و تحرک هرچه بهتر چرخه اقتصادی جامعه می‌شدند. اما در جهان عرب طبقه متمول و سرمایه دار تنها در پی استیلا بر آنچه که آماده است، می‌باشد و به عبارت دیگر حاضر نیست مخاطره تأسیس پروژه‌های جدیدی را که به توان تولید اقتصاد ملی می‌افزاید و فرصتهای شغلی را بیشتر می‌کند، بپذیرد. عبدالفضیل معتقد است که سرمایه دار جهان عرب برای افزایش سرمایه خود به یکی از راههای زیر متوسل می‌شود:

«چهارمین راه به سوی توسعه تکاملی مستقل» عنوان چهارمین مقاله کتاب و نوشته محمد محمود الامام، کارشناس مرکز پژوهشها و مطالعات عربی در قاهره، می‌باشد. وی در این مقاله به تشریح کاستیهای نظام اقتصادی سوسیالیستی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ رو به افول نهاد و مشکلات و معضلات نظام سرمایه داری اشاره می‌کند. در بخش دیگری از این مقاله، نویسنده به روند شکل‌گیری سوسیالیسم دموکراسی می‌پردازد و نحوه ورود احزاب کارگری به حیطه مسایل اقتصاد بازار را مورد بررسی قرار می‌دهد. الامام حزب کارگر انگلستان را به عنوان یک مثال بارز قلمداد

۱. به کمکهای خارجی نکیه

می‌نماید؛

۲. از نظام مالی داخلی وام

می‌ستاند؛

۳. نمایندگی کالاهای خارجی را

بر عهده می‌گیرد؛

۴. احتکار می‌کند.

به همین دلیل نیز به گفته سعد زغلول، سیاستمدار مصری، سرمایه عرب به جای توجه به تولید و افزایش خدمات مبتنی

می‌کند. او سخنرانی تونی بلر در سال ۱۹۹۲ را که در آن اظهار داشت که منابع اقتصادی نمی‌تواند تنها در اختیار دولت قرار گیرد و بخش خصوصی نیز می‌باید در چرخه اقتصادی جامعه فعالیت نماید، به مثابه جدایی عملی حزب کارگر از مانیفست خود ارزیابی می‌کند. مؤلف سپس با ارایه جدولی به مقایسه و تلفیق میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری می‌پردازد و تأثیر سوسیال دموکراسی را در این جدول بر نهادهای مدنی و دیگر مؤسسات یک جامعه نشان می‌دهد.

عنوان دومین گفتار کتاب، «تکامل اقتصادی عربی» است که شامل دو مقاله می‌باشد. برهان الدجانی، دبیر کل سابق اتحادیه عمومی اتاقهای بازرگانی، صنایع و کشاورزی کشورهای عربی، نویسنده نخستین مقاله این گفتار به نام «منطقه آزاد بازرگانی عربی بزرگ و احتمالات آینده» می‌باشد. او کاملاً اذعان می‌دارد که هنوز راه درازی به سوی تشکیل یک منطقه آزاد بازرگانی عربی در پیش است، با این حال کشورهای عربی مهمی نظیر مصر و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس

نخستین گام مهم را که کاهش تعرفه‌های گمرکی است برداشته‌اند و این امید وجود دارد که کشورهای عربی دیگر نیز در این مسیر قرار بگیرند.

نویسنده مقاله فشارهای بین‌المللی را از مهمترین عوامل عدم شکل‌گیری منطقه آزاد بازرگانی عربی معرفی می‌کند و معتقد است تا زمانی که کشورهای بزرگ و پرجمعیت نظیر عراق، سودان و لیبی در محاصره اقتصادی باشند، منطقه آزاد بازرگانی تشکیل نخواهد شد. به نظر برهان الدجانی یکی از ویژگیهای منطقه آزاد بازرگانی عربی شیوه حمل و نقل است. از آنجا که کشورهای عربی از لحاظ جغرافیایی به یکدیگر متصل می‌باشند، بنابراین حمل و نقل زمینی می‌تواند کمک شایان توجهی به مبادلات کالا نماید و اگر کشورهای عربی با یکدیگر همکاری کنند تا ترانزیت زمینی کالا در گمرک مرزها در اسرع وقت صورت گیرد، وضعیت توزیع کالاهای کشورهای عربی نسبت به وضعیت توزیع کالاهای خارجی که به طور عمده از طریق حمل و نقل دریایی صورت می‌گیرد به مراتب بهتر خواهد شد. یکی دیگر از سودمندیهای

تشکیل منطقه آزاد بازرگانی عربی، حضور مناسبتر در سازمان تجارت جهانی می باشد. با توجه به اینکه سازمان تجارت جهانی از مناطق اقتصادی حمایت می کند و تسهیلات ویژه ای را در اختیار این مناطق قرار می دهد، بنابراین کشورهای عربی می توانند از طریق تشکیل منطقه آزاد بازرگانی ضمن وسعت بخشیدن به تجارت میان خود، راه را برای حضور در اقتصاد بین المللی بهتر هموار نمایند.

«کار اقتصادی عربی مشترک، میان آرزو و واقعیت» دیگر مقاله این گفتار است که توسط سمیع مسعود، مشاور اقتصادی، به رشته تحریر درآمده است. وی با اشاره به مواردی همچون منشور اتحادیه عرب، و تصمیمات اقتصادی روسای کشورهای عربی و اجلاسهای این اتحادیه، نشان می دهد که به لحاظ نظری و آرمانی کشورهای عربی گامهایی به سمت اقتصاد عربی مشترک برداشته اند، اما در عمل اتفاق خاصی نیفتاده و طی نیم قرن گذشته، عملکرد برجسته ای در زمینه همکاریهای اقتصادی عربی به وقوع نپیوسته است. به همین دلیل، هنوز بازار مشترک عربی ایجاد نشده،

مبادلات بازرگانی میان کشورهای عربی آزاد نشده و سرانجام اینکه توسعه و رشد اقتصادی در این کشورها محقق نشده است. به باور نویسنده، مسایلی از قبیل عدم واقع بینی در تصمیمات اقتصادی، نبود ابزارهای اجرایی لازم، عدم پایبندی کشورها به تصمیمات اتخاذ شده، وجود اختلافات سیاسی، اندک بودن، محدودیت و تشابه کالاهای تولیدی، عدم تمایل به کاهش حمایت از صنایع داخلی، توجه زیاد به تعرفه های گمرکی برای جبران کسری بودجه و اختلاف در قوانین صادرات و واردات موجب شده است تا هم گرایی اقتصادی میان کشورهای عربی به وجود نیاید. نویسنده معتقد است با اینکه تلاش شد تا درآمدهای نفتی به توسعه اقتصادی اعراب مرتبط شود و دولت کویت برای نخستین بار اقدام به تاسیس صندوق کویت برای توسعه اقتصادی عربی نمود، کشورهایی که از این کشور نفت خیز وام دریافت نمودند به جای اینکه این وامها را صرف فعالیتهای زیربنایی اقتصادی کنند، آن را برای امور جاری هزینه کردند و در نتیجه هیچ گونه توسعه اقتصادی جدی از بابت درآمدهای نفتی در کشورهای عربی حاصل نشده است.

گفتار سوم کتاب، «نفت و اقتصاد عربی» نام دارد. این گفتار شامل سه مقاله می باشد. در نخستین مقاله علی احمد عتیقه، دبیر کل انجمن فکر عربی در امان، «نقش نفت در حمایت از همکاری عربی» را مورد بحث و بررسی قرار داده است. وی با طرح این سؤال که «آیا نفت در توسعه و همکاری عربی نقشی مثبت، منفی و یا خنثی داشته است» مقاله خود را آغاز می کند و در ادامه سعی می نماید تا به این سؤال پاسخ گوید. از دیدگاه نویسنده، نفت در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یکی از عوامل همکاری میان اعراب بوده است. زیرا کشورهای نفت خیز عربی پس از شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۶۷، به مصر، اردن و سوریه که متحمل خسارات فراوانی شده بودند کمکهای مالی بسیاری ارایه کردند. همچنین در سال ۱۹۷۳ و به دنبال جنگ با اسرائیل از نفت به عنوان ابزاری استراتژیک در جهت پشتیبانی از کشورهای خط مقدم جنگ و تحریم حامیان اسرائیل استفاده شد. در کنار موارد فوق، کشورهای نفت خیز وامهای بسیاری را به دیگر کشورهای عربی اعطاء کردند، نیروی کار

عربی از کشورهای نظیر مصر، سوریه، اردن و ... به کشورهای نفت خیز مهاجرت کردند و سرمایه گذاریهای وسیعی در کشورهای فقیرتر عربی صورت گرفت.

اما در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بروز جنگ میان عراق و ایران و سپس اشغال کویت توسط عراق، ضمن ایجاد اختلاف میان اعضای سازمان اوپک، تأثیرات مثبت نفت بر همکاریهای عربی را از بین برد؛ به طوری که کشورهای نفت خیز به جای اجرای پروژه های اقتصادی درآمدهای نفتی خود را به خرید تسلیحات اختصاص دادند و در نتیجه همکاریهای اقتصادی متأثر از ثروتهای نفتی در جهان عرب روبه کاهش نهاد. نویسنده این مقاله معتقد است با توجه به پتانسیلهای موجود در جهان عرب و سابقه مثبت همکاریهای اقتصادی، اگر اختلافات سیاسی میان کشورهای عربی مثل مسایل مرزی الجزایر و مغرب و کویت و عراق حل و فصل گردد، آنگاه می توان از نفت به عنوان ابزاری در جهت رشد و توسعه اقتصادی جهان عرب بهره جست.

در مقاله هشتم کتاب که دومین مقاله این گفتار می باشد، علی خلیفه الکواری،



مشاور اقتصادی در قطر، «تأثیر متغیرهای همراه با نفت بر جوامع شرق شبه جزیره عربستان» را مورد مطالعه قرار داده است. این مقاله که طولانی ترین مقاله در کل کتاب می باشد به دو بخش تقسیم شده است. نویسندگان در بخش اول در صدد پاسخ به این پرسش بر می آید که آیا نفت عامل توسعه پایدار کشورهای نفت خیز عربی شده است یا خیر؟ و ی برای اینکه اثبات کند که نفت نتوانسته در این کشورها توسعه ایجاد کند و تنها منجر به رشد اقتصادی شده است، تعریفهایی را که توسط اقتصاددانان و اندیشمندان علوم اقتصادی در زمینه رشد و توسعه ارائه شده است، مطرح می نماید و سپس با مقایسه شاخصهای رشد و شاخصهای توسعه با یکدیگر و بعد از آن با تبیین تحولات جوامع کشورهای نفت خیز با این شاخصها، نتیجه گیری می کند که در کشورهای نفت خیز درآمدها افزایش یافته اما این افزایش درآمد و تراکم سرمایه منجر به تولید و ایجاد ارزش افزوده از طریق ساخت و تولید محصولات مختلف نشده است، بلکه تنها با فروش نفت که منبعی رو به اتمام می باشد چنین تحولی ایجاد شد. به همین

دلیل نیز با افزایش بهای نفت، وضعیت معیشتی در این کشورها بهبود می یابد و با کاهش بهای این کالای استراتژیک، دولتهای نفت خیز با بحران مواجه می شوند.

نویسندگان در بخش دوم مقاله، ابعاد منفی حضور انبوه مهاجران در کشورهای عربی خلیج فارس را تشریح می کند و عواملی همچون افزایش بیش از حد جمعیت مهاجران، به طوری که حداقل شصت درصد از کل جمعیت را شامل می شوند، ارسال درآمدهای خود به خارج از کشور، اشغال پستهای تخصصی و کارهای فیزیکی به طوری که ساکنان اصلی کشورها بیشتر به کارهای اداری و آسان تمایل دارند و در نتیجه به مهاجران وابسته شده اند و بی توجهی مهاجران به آینده کشورهایی را که در آن به کار مشغولند در توسعه نیافتگی این کشورها مؤثر قلمداد می نماید.

عاطف قبرصی، استاد اقتصاد در دانشگاه مک مستر کانادا، در مقاله ای تحت عنوان «آب و نفت مخلوط نمی شوند مگر نزد اعراب» بحران آب در خاورمیانه را مورد بررسی قرار داده است. وی با ارائه آمارهای مختلف سعی در اثبات جدی بودن بحران آب

در میان کشورهای عربی دارد. برای مثال میانگین سرانه وفور آب قابل نوشیدن در سال ۱۹۶۰ در حدود ۳۳۰۰ متر مکعب بود، اما این میانگین در سال ۱۹۹۵ به کمتر از ۱۲۵۰ متر مکعب رسیده است.

اختلاف موجود میان کشورهای این منطقه برای دریافت حد اکثر آب از دیگر مواردی است که در این مقاله مطرح شده است. کشمکش حاد اسرائیل و کشورهای عربی در ارتباط با بهره برداری از دریاچه طبریا، رود اردن و رود برموک یکی از مهمترین مسائلی است که توسط نویسنده بیان شده است. همچنین اقدامات ترکیه در خصوص احداث چندین سد بر روی رودخانه فرات که از منابع اصلی تامین آب عراق و سوریه می باشد، در گیریهای مصر، سودان و اتیوپی برای استحصال حد اکثر آب ممکن از رود نیل و مشکلاتی که کشورهای عربی شمال آفریقا در این زمینه دارند، از دیگر محورهای مورد اشاره در این مقاله است.

چهارمین و آخرین گفتار کتاب حاوی چهار مقاله در ارتباط با محیط جهانی و منطقه ای می باشد. شاذلی العیاری، رییس

سابق بانک توسعه عربی - آفریقایی، در اولین مقاله این گفتار به «تحولات اقتصاد بین المللی و تأثیر آن بر جهان عرب» پرداخته است. وی در ابتدا مهمترین عوامل تعیین کننده در سرعت بخشیدن به تحولات اقتصادی را تشریح می نماید و عواملی همچون رشد بخش خدمات، خصوصی بودن این بخش و در نتیجه افزایش رقابت و همکاری دولت با بخش خصوصی و حمایت از پژوهشهای علمی و ابتکارات تکنولوژیک را در این راستا معرفی می نماید.

به نظر نویسنده، هنوز عوامل یاد شده جایگاه خاصی در کشورهای در حال توسعه و به ویژه جهان عرب پیدا نکرده اند، زیرا بخش خدمات، دولتی و یا حداکثر شبه دولتی است و بنابراین هیچ گونه رقابتی در آن به چشم نمی خورد. به دلیل همین مسئله عدم وجود رقابت، دولت نیز نیازی به پژوهش و تحقیق احساس نمی کند و در نتیجه هیچ حمایت جدی از پژوهش گران و محققان به عمل نمی آید.

شاذلی العیاری تسلط شبه مطلق دولت بر اقتصاد کشورهای عربی را از عوامل مؤثر در عدم جلب سرمایه های خارجی

بر می‌شمرد؛ زیرا درهای اقتصاد بر روی سرمایه‌گذاران باز نیست و این کشورها می‌باید در درجه‌نخست اقدام به اصلاحات اقتصادی-مالی کنند، نه اینکه با تزریق پول به بازار داخلی که معمولاً شاهد رکود و یا دچار تورم است، همچنان در حثالت مصرف‌کننده کالا باقی بمانند.

وی در پایان مقاله با اشاره به اینکه در حال حاضر مبادلات بازرگانی در میان کشورهای عربی با یکدیگر بسیار کمتر از مراودات اقتصادی با کشورهای اروپایی و آمریکایی می‌باشد، پیشنهاد می‌کند که کشورهای عربی به جای توجه به غرب تلاش کنند تا در سرزمینهای عربی سرمایه‌گذاری کنند و با احداث یک مجموعه اقتصادی مشترک، داد و ستد میان یکدیگر را افزایش دهند.

در مقاله‌ای دیگر محمد الأطرش، وزیر اقتصاد سابق سوریه، به بررسی «چالشهای حرکت به سمت جهان‌گرایی اقتصادی» پرداخته است. وی در ابتدا جهان‌گرایی اقتصادی را تعریف می‌کند و سپس با تقسیم‌بندی چالشها به سه دسته الف-چالشهای حرکت به سمت آزادسازی

تجارت بین‌الملل؛ ب-چالشهای حرکت به سمت آزادسازی سرمایه‌جهانی؛ و ج-چالشهای حرکت به سوی سرمایه‌گذاری آزاد بازارهای داخلی، هریک از این چالشها را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

الأطرش معتقد است که آزادسازی تجارت بین‌الملل امری ناممکن است، زیرا تاریخ نشان داده است که جهان بیش از اینکه در آرامش و صلح به سر برد شاهد جنگ و خون‌ریزی بوده است و در چنین جهانی نمی‌توان به ثبات مناسبات سیاسی-اقتصادی اطمینان کامل داشت. از سوی دیگر کشورهای صنعتی نظیر ایالات متحده، آلمان، ژاپن و انگلستان در قرن نوزدهم و دوره‌ای که در حال صنعتی شدن بودند، از صنایع داخلی خویش به طور جدی حمایت می‌کردند و کالایی را که خود در حال تولید آن بودند، هرگز وارد نمی‌کردند. بنابراین آزادسازی تجارت بین‌الملل بیش از آنکه به نفع همه کشورهای جهان باشد، منافع گروهی از کشورهای صنعتی و پیشرفته را تضمین می‌نماید.

در ارتباط با آزادسازی حرکت سرمایه‌ها نیز نویسنده بر این باور است که

این گونه سرمایه‌گذارها بدون پیشینه سیاسی صورت نمی‌گیرد. در ضمن مهمترین عامل اطمینان بخش به سرمایه‌گذاران، ثبات سیاسی کشور سرمایه‌پذیر و وجود مناسبات سیاسی قابل اتکاء میان کشور سرمایه‌گذار و کشور سرمایه‌پذیر می‌باشد. به عبارت دیگر کشورهایی که به جذب سرمایه‌های خارجی تمایل دارند باید به لحاظ سیاسی و اقتصادی تابع غرب باشند و یا اینکه در این مسیر گام بردارند.

نویسنده نتیجه‌گیری می‌کند که با توجه به اشغال فلسطین از سوی اسرائیل و ارتباط تنگاتنگ این رژیم با کشورهای سرمایه‌دار غربی در صورتی که کشورهای عربی اقدام به جذب سرمایه‌های خارجی نمایند، می‌باید بهای گدافی را بپردازند، زیرا یا باید قضیه فلسطین را فراموش کنند و هیبت عربی خویش را کنار بگذارند و یا اینکه اگر به اختلاف با اسرائیل و یا حمایت از فلسطین ادامه دهند با خروج این سرمایه‌ها مواجه خواهند شد که به یقین عواقب اقتصادی وخیمی خواهد داشت. الأطرش پیشنهاد می‌کند هر چه سریعتر بازار مشترک

عربی تشکیل شود و به عنوان اقدامی در جهت تأسیس این بازار حداقل دو یا سه کشور عربی با یکدیگر همکاری کنند تا به تدریج دیگر کشورها به آن پیوندند.

«اصلاح نظام مالی بین‌المللی و منطقه عربی» عنوان دوازدهمین مقاله کتاب است که توسط جورج العبد، مشاور اول اداره امور اموال در صندوق بین‌المللی پول و مدیر کل سابق مؤسسه همکاری فلسطین در ژنو، به رشته تحریر درآمده است. او در قسمت اول مقاله نظام مالی بین‌المللی و اهداف سازمانهای مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را تشریح می‌نماید و ضمن اشاره به نواقص آن، تأثیرات منفی سیاستهای مالی این سازمانها بر کشورهای عقب مانده را به نقد می‌کشد.

العبد در قسمت دوم مقاله اوضاع اقتصادی جهان عرب را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی در ابتدا به شکاف درآمد سرانه میان کشورهای نفت خیز عربی و دیگر کشورهای عرب می‌پردازد و آن را از نکات قابل تأمل در جهان عرب بر می‌شمرد. به نظر نویسنده مقاله، مهمترین گام در ایجاد تحول اقتصادی در کشورهای عربی، اصلاح ساختار

دولتها است، زیرا این دولتها در کلیه بخشهای اقتصادی سیطره دارند و به بخش خصوصی اجازه فعالیت مناسب را نمی دهند. وی در ادامه به توسعه انسانی نیز به عنوان عاملی در جهت حرکت به سوی اصلاحات اقتصادی و ایجاد همکاریهای منطقه ای نگاه می کند و پیشنهاد می دهد که با کنار گذاشتن اختلافات سیاسی میان کشورهای عربی، تقویت ساختارهای زیربنایی و رفع موانع گمرکی، راه برای رشد اقتصادی هموار گردد.

آخرین مقاله کتاب، همچون مقدمه آن، نوشته طاهر حمدی کنعان می باشد. او در مقاله ای تحلیلی تحت عنوان «خطرات تسلط اقتصادی اسرائیل پس از برقراری صلح» با طرح دو فرضیه در صدد واکنش به عملکرد اقتصادی اسرائیل در سطح منطقه در صورت پایان یافتن منازعات اعراب و اسرائیل بر می آید. نخستین فرضیه نویسنده بر این مبناست که با برقراری صلح واقعی و ایجاد روابط سیاسی میان اسرائیل و کشورهای عربی، صهیونیسم نیز پایان می یابد و مناسباتی طبیعی و عادی در منطقه به وجود می آید. در دومین فرضیه این

احتمال مطرح می شود که با استقرار صلح و ثبات در منطقه، اسرائیل برای سیطره بر منطقه و تحقق اهداف خویش به جای استفاده از ابزارهای نظامی از اهرمهای اقتصادی استفاده خواهد کرد. از دیدگاه نویسنده در صورتی که فرضیه اول به وقوع بپیوندد هزینه های نظامی اسرائیل کمتر خواهد شد، اقتصاد اسرائیل وارد بازارهای اقتصادی منطقه و جهان خواهد شد، هزینه استقراض و دریافت وام برای این کشور پایینتر خواهد آمد، مخاطره سرمایه گذاری در این کشور کاهش خواهد یافت و سرانجام اینکه برای واردات نفت و مشتقات آن می تواند به طور مستقیم با کشورهای عربی تولیدکننده نفت به مذاکره بپردازد. اما با توجه به ساختار نظام سیاسی اسرائیل و تلاشهای این کشور برای تسلط بر سراسر منطقه، فرضیه دوم قویتر می باشد و احتمال وقوع آن بیشتر است، زیرا به لحاظ اقتصادی - نظامی این کشور برتری بی چون و چرایی نسبت به کشورهای هم جوار خویش دارد و اگر یک نظام اقتصادی خاورمیانه ای در این منطقه شکل بگیرد، اسرائیل نسبت به سایر کشورهای عربی از توانمندیها و

قابلیتهای بیشتری برخوردار خواهد بود.

نویسنده در پایان مقاله نتیجه می‌گیرد که در شرایط فعلی، کشورهای عربی نباید وارد تعاملات اقتصادی با اسرائیل شوند، زیرا چنین تعاملاتی به حضور اسرائیل در بازارهای منطقه و تسلط بر آنها کمک خواهد کرد و در نهایت منجر به تسلط اسرائیل بر همه کشورهای عربی خواهد شد.

## ایران و خلیج فارس: گذشته و چشم‌انداز آینده

John F. Standish, *Persia and the Gulf; Retrospect and Prospect*, Surrey: Curzon Press, 1998, 214 pages.

دکتر اصغر جعفری ولدانی  
استاد دانشگاه و محقق مسایل خاورمیانه و خلیج فارس

اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ایرانیان از سپیده دم تاریخ توجه ویژه‌ای به خلیج فارس داشته‌اند. به مدت چندین قرن بسیاری از دریا‌های کنونی خاورمیانه در زمره دریا‌های داخلی ایران بوده و در این میان خلیج فارس راه ارتباطی قسمت‌های مختلف امپراتوری ایران به شمار می‌رفته است. استندیش در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «اگر به مرزهای قدیمی ایران نگاه کنیم، چهار دریا شامل دریای سیاه، دریای سرخ، دریای خزر و خلیج فارس جزو دریا‌های داخلی ایران بوده‌اند.»

حتی نخستین دولتهای ایرانی در کناره‌های خلیج فارس شکل گرفته‌اند. پایتخت ایلامی‌ها که دیرینگی آنان به ۵ هزار